



سلفی با کره زمین

می‌توان گفت تمام مردم جهان که دارای گوشه‌هوشمند هستند در گالری موبایلشان عکس‌های سلفی متعددی ثبت و ذخیره کرده‌اند. سلفی با اعضای خانواده، یار دستان، افراد مشهور! طبیعت و ... حالا یک فرد خوش ذوقی پیدا شده تا تاب سلفی گرفتن را داغ‌تر کند! آن هم امکان

سلفی گرفتن با کره زمین!
مهندس سابق ناسا
ماهواره‌ای ساخته
است که می‌تواند
عکس‌های سلفی
افراد روی زمین را همراه
با تصویر همان نقطه از
کره زمین ثبت کند.
مارک روبر، یوتیوبر و مهندس
سابق ناسا، با کمک گوگل و
تی‌موبایل، ماهواره‌ای به نام SATGUS را
برای گرفتن سلفی با کره زمین به مدار پرتاب
کرده است. این ماهواره می‌تواند تصویر هر
شخصی در هر نقطه‌ای از زمین را که با گوشی
گوشه گرفته شد باشد، دریافت کند و تصویر
کره زمین در همان لحظه را در پس زمینه
آن قرار دهد.

برای مطالعه کامل این مطلب در سایت
زومیت می‌توانید کد روبه‌رو را اسکن کنید.

برای مطالعه کامل این مطلب در سایت
 زومیت می‌توانید کد روبه‌رو را اسکن کنید.

شهادت در شب بارانی

یادی از شهید محمدعلی حنایی که ۱۲ آذر ۱۳۵۷ در جریان تظاهرات خیابانی به شهادت رسید

اما مثل تهرهای زهرآلود یزدیان، رد محمدعلی راتاقیل از پیچ و کوچه گرفتند و سرش را در لخته متلاشی کردند. رد خون در میانه سرگردانی مردمی که اطرافش جمع شده بودند، زمین را نقش می زد. آن روز محمدعلی هرگز به خانه نرفت. یک نفر فرید خیربا با اشرف خادم می داد. زنی که پس از آن باید هست.

آن شب سرد بارانی

«بابا مجروح شده» ای کاش همسر محمد علی، مثل بسیاری دیگر از یازماندگان شهدا، با همین نیم خط تا ته قصه را می خواند. اما نمی خواست باور کند. محمد علی همین صبحی با پای خودش از خانه بیرون رفته بود. سابقه نداشت تا بعد از ظهر به خانه برگردد. چادرش را کشید به سرش و راه افتاد سمت بیمارستان ها. اول رفت سمت بیمارستان رضا، (امام رضا^(ع) فعلی) و بعد سری به بیمارستان شهناز^(قائم) فعلی زد. یک نفر باید این زن را از پی فراری نجات می داد. در تمام لحظاتی که همسرش در کوچجهای شهر به دنبال پیکر مجروح شوهرش می گشت، تن سرد محمد علی در خانه ای... شیرازی پنهان شده بود. حکومت با جنایت آشکاری که وسط روز روشن میانه حلقه جمعیت مرتکب شده بود، جرئت نزدیک شدن به حلقه محاصره خانه ای...!

شیرازی را نداشت، کسی حق نداشت به پیکر محمد علی حنا بی وفاء دفن کند و در آن روز که پیکر محمد علی به طلع آفتاب روز جمعه ۱۳۵۷ هجری قمری در شب بارانی سرد مشهود تمام انقلابیون ۱۳۵۷ هجری قمری تشییع کردند. سرگه جازه ای از دست جمعیتی چند هزار نفری در خاطر دارند. این مراسم با هیئت رضا^(ع) حرکت می کرد. اشک های بی اختیار در سوز شهادت غریبان شهید حنا بی می چکید. مردی که تا پیش از این کسی او را نمی شناخت همسر محمد علی حالا روی خاک های گل آلود هیئت رضا نشست بود و مویه هایش به تهرانی روضه باز بود. قربانی اش را روی دست گرفته بود و زیر لب مدام تکرار می کرد: خدا بیای، قربانی را ما می پذیریم.

سرہنگ بی ستارہ

تا یک سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی، دیگر کسی از سرهنک معین طباطبائی خبر نداشت. اما شده بود، هفته بود توئی زمین. اما سوز دل خانواده حنایی و دیگر قربانی‌ها، بالاخره عامل جایت را رسوا کرد. یک نفر از نظامیان پس از انقلاب، حنایی اتفاقی در کرمانشاه توی یکی از شعبات بانک سپه، نام حسین معین طباطبائی را روی فیش بانکی یکی از مشتری‌های می‌بیند. بلافاصله رد نامش را می‌گیرند و مردی را که تا آن روز بداند حنایی در غرب پنهان شده بود، به مشهد بازمی‌گردانند. وقتی دادگاه در حضور صدها نفر حکم اعدام سرهنک را امضا می‌کند، شهر در کنار خانواده حنایی می‌ایستد تا خام و سوسه‌های خانواده ممتول او نشوند. هرچند همسر شهید حنایی هرگز خون محمدعلی را با مال دلی عوض نمی‌کرد، اما آن طلاقه گران قیمت در خیابانی با انبوهی از پول و طلا و جواهر می‌توانست دل هر کسی را بربازند. ولی محمدعلی فقط شهید خانواده‌اش نبود. بعد از شهادت او، موج تازه‌ای میان انقلابیون شهر به راه افتاده بود. شست‌ها گوندند و تفریاده‌ها رستار شده بود. اشرف خانم همسر شهید حنایی آخرین بار در پاسخ به اصرارهای همسر سرهنک با پاکی را ریختند و روی دستش: «دادگاه خودش می‌داند! ما اصلاً شایک توری نمی‌که رضایت بدهیم مردم می‌گویند شوهرت، مردم بی‌گناه و انقلابیون را به خاک و خون کشید و باید مجازات شود! این به دادگاه مربوط است. من هم حاضر نیستم قطره‌ای خون شهید را با بادنی عوض کنم؛ هر جناح سرهنک معین اعدام شد. در حالی که جز دست‌های خون‌آلود، چیزی از درجه‌های روی شانه‌اش در تاریخ باقی نماند. در عوض یک کاسب بی‌نام و نشان مشهدی را به ستاره انقلابیون سال ۱۳۵۷ تبدیل کرد. و نام شهید حنایی را در جگره قهرمانان جریان ساز تاریخ انقلاب این شهر آلوداد.



همه ما ساکنان یک خیابانیم

در حاشیه پیاده‌رو، با سر و صورتی خونین و برای حرکت این شهروند عزیز بود.

سرم را که می‌گرداند بانویی را با واکر گرفتار در پیاده‌رو می‌بیند و شده با یک خودرو پارک شده می‌سند. در نقطه‌ای دیگر از خیابان، روبه‌روی بیمارستان، انتهای عصای پدر بزرگی در فاصله میان پل فلزی مشبک روی جوی عمیق آب حاشیه پیاده‌رو گیر کرده و هر آن ممکن است پیچیده تعادلش را از دست بدهد و زمین بخورد. هر سال یک روز ملی و یک روز جهانی در تقویم، بنام معلولان پیش‌بینی شده است؛ هر چند این مدل مانست با در کنار برنامه‌های نمایشی رسمی شاید تلنگری ناچیز برای ستانندگان این ایز حوزه باشد. اما نظر نمی‌رسد تاکنون

در ایستگاه بعد یک توان یاب جسمی حرکتی با
سختی فراوان تلاش می کرد ویلچر خود را از محل
مخصوص عبور معلولان بالا ببرد؛ شیب زیاد و
میله N شکل کوتاهی وسط محل عبور، مانعی

«انجمن حامیان شهر بدون مانع»
گفت وگویی داشتیم؛ او خودش نابینا بود
و به قول معروف حال پیادگان را خوب
درک کرده بود.

تعریف می‌کرد: «سال‌ها پیس، من که دوست داشتم پزشکی بخوانم و واقعا استعدادش را هم داشتم به ناچار بی‌ضرب و پیانیام مجبور به تحصیل شد دوم سال آخر دبیرستان شدم که اتفاقا را ناخوشایندی برآید بود. سال ۱۳۴۸ به درمان، راهی انگلستان شدم. در یک ماه، مهارت‌های ماندن تحرک و جهت‌یابی، ت‌های حرفه‌ای و روزانه، خبر طول و ورزش کسب کردم و خودم را بیشتر شناختم. باامید می‌بالا دنبال راه‌های تحصیل و دیپلمی بر ایران ناکام ماندم بوم گرفتن رشته اقتصاد دارد دانشگاه شدم و راه و مسیر مشخص بود، فقط باید در آن مسیر تلاش



عکس روز

معلولیتی که محدودیت نیست

تحمین برانگزید کسانی که نعت‌ها به خاطر معلولیت خان‌نشین نشده‌اند، که برای خودشان جایگاه اجتماعی هم دست و پا کرده‌اند و از بسیاری از افراد معمولی هم حرف برای گفتن بیشتر دارند! مثل معلولانی که ورزشکار حرفه‌ای شده‌اند و خیلی‌هایشان برای شهر و کشور افتخار آفرینی کرده‌اند.

برای مشاهده گزارش تصویری
کد را اسکن کنید.

عکس: محسن بخشنده / شهرآرا